

## چند واژه و اصطلاح نظامی در دوره قاجار

عبدالرسول فروتن (استادیار پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت»)

### مقدمه

در دوره قاجاریه ایرانیان با بسیاری از علوم و فنون رایج در غرب آشنا شدند. در این آشنایی، در ابتدا احساس نیاز به این علوم و فنون، و سپس تأسیس دارالفنون و آمدن برخی مستشاران و مدرّسان فرنگی به ایران، ترجمه آثار از زبان‌های فرنگی، اعزام محصلان ایرانی به اروپا و... مؤثر بود. با وجود اهمیت این دوره، به دلیل مسائلی چون ضعف حکومت و قوای نظامی ایران و شکست‌های متعدد، در تحقیقات مختلف تاریخی، ادبی و زبانی به آن چندان پرداخته نشده و بخش مهمی از دوره گذار تاریخ و فرهنگ ایران از عهد قدیم تا به امروز نادیده گرفته شده است.

در آن عصر، به دنبال شکست‌های نظامی پی‌درپی، به مسائل نظامی بیشتر توجه شد و تلاش دولتمردان بر آن بود که علاوه بر تقویت ساختار نظامی ایران، بتوانند با استفاده از ترجمه آثار فرنگی (عموماً فرانسوی) و نیز نوشتن آیین‌نامه‌ها و قوانین نظامی اصلاحاتی انجام دهند. در این دوره رساله‌های درخور توجهی در باب مسائل نظامی ترجمه و یا تألیف شده است. گفتنی است مهم‌ترین تحقیق انجام‌شده درباره واژه‌ها و اصطلاحات نظامی دوره قاجار، فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار (قشون و نظمیه) نام دارد که در این تحقیق پیوسته پیش روی نگارنده بوده است.

در این مقاله کوشش شده با بررسی سه نسخه خطی نظامی مربوط به دوران قاجار (← منابع مقاله) تعدادی از واژه‌ها و اصطلاحات نظامی آن دوره که در فرهنگ‌های عمومی یا تخصصی شناخته‌شده قدیم و معاصر دیده نمی‌شود و یا معنی مورد نظر در آن‌ها ضبط نشده، معرفی شود. همچنین بر آن بوده‌ایم در صورتی که شاهدهی برای این واژه‌ها و

اصطلاحات در دیگر متون ذکر شده باشد، در پانویس بیاوریم. از نسخه‌های مورد استفاده ما در فرهنگ یادشده بهره گرفته نشده و البته آثار و نسخه‌های فراوان دیگری نیز در این باره در دست است. نتیجه اینکه پس از بررسی تمام نسخه‌های خطی بازمانده از آن دوره می‌توان به واژه‌های بسیاری دست یافت که مدخل یا معنی آن‌ها در فرهنگ‌های فارسی ضبط نشده است. این یافته‌ها، که می‌تواند از نظر تاریخی و زبانی مهم باشد، از نظر واژه‌گزینی و اصطلاح‌یابی نظامی عصر حاضر هم کارآمد است.<sup>۱</sup>

### واژه‌ها و اصطلاحات نظامی

**آتش‌خانه‌دستی** tt aš-āāne-ye-dasti (اسم) (فارسی) مجموعه سلاح‌های گرم قابل حمل و نقل: «هر آتش‌خانه‌ای که از قَلت وزن، انسان حمل و نقل کرده، بنفسه استعمال نماید، او را آتش‌خانه‌دستی می‌گویند که عبارت از تفنگ و تپانچه و قرابنه و شمشال و امثال این‌ها باشد» (مظفریه در بیان علم نظام و قواعد جنگ، ص ۱۰۱).

**آتش‌رس** tt aš-ras (اسم) (فارسی) مقدار مسافتی که تیر یک اسلحه می‌تواند طی کند: «طول فرونت بسته به موقع کاپونیر e و آتش‌رس اسلحه است» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۲۷).

**آتش‌گیر** tt aš-gir (صفت) (فارسی) جایی که با استفاده از سلاح‌های گرم بتوان آن را منفجر و مشتعل کرد: «باید تحصین مقام به حفاظ زنجیر و توپ و قسمی شود که کل دامنه‌ها و پستی‌ها و درّه‌ها آتش‌گیر باشند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۸۶)؛ «درّه و پستی‌های میدان را... استوار کنند»

چنان‌که طرف مقابل و کف پستی آتش‌گیر باشد» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۸۷).

**بلیه** beliyē (اسم) (فرانسوی: bélier) چوبی بزرگ که بر بالای برج چوبی برای تخریب لشکر دشمن تعبیه می‌شود: «بروج بزرگ چوبی که بر روی عرّاده یا استوانه مقرر بودند و در مرتبه فوقانی آن‌ها پی متحرک بود که از آن بر رئوس مدار قلعه هجوم کردند. بعضی اوقات آلتی بر آن برج نصب می‌نمودند موسوم به بلیه که عبارت از کنده بزرگی بود که سر آن تیز و آهن گرفته شده و برای تخریب مدار قلعه به‌کار می‌رفت و در این صورت، برج پناهی بود از برای خدمه بلیه و منجنیق و کشکنجیر و تیراندازانی که در آن برج با قلعه‌گیان می‌جنگیدند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۲۸۰).

**پرمشق** por-mqšq (صفت) (فارسی + عربی) لشکری که حرکات نظامی را بسیار تمرین کرده و در امور نظامی ماهر شده باشد<sup>۲</sup>: «در وقتی که

۱. از آقای دکتر محمود جوان و خانم دکتر مهری بهرام‌بیگی، استادان زبان و ادبیات فرانسه، برای توضیح درخصوص چند واژه فرانسوی و کوشش برای یافتن اصل احتمالاً فرانسوی چند واژه دیگر صمیمانه سپاسگزارم.

۲. در فرهنگ معاصر فارسی (صدری افشار و همکاران) معنایی نزدیک به این معنی ضبط شده که البته تفاوت‌هایی هم دیده می‌شود: «دارای ویژگی یا قابلیت زیاد برای شعله‌ور شدن و سوختن (مواد آتش‌گیر)».

۳. «آلت جنگی سابق برای شکستن و انداختن دیوارها و درهای شهرهای محصور» (نقیسی ۱۳۶۷، ذیل bélier).

۴. این واژه در دیگر متون دوره قاجار هم دیده می‌شود: «ترتیبی که در این دو فوج این غلام داده و کتابچه شاهد حال است این است که این دو فوج سمنان و عرب و عجم دایم باید یکی در رکاب مبارک مشغول مشق باشد؛ آراسته و پرمشق گردد» (فرمانفرما ۱۳۷۷، ص ۳۳)؛ «جای مشق این اردو را در جای دوردست از آبادانی کرده، بعد از آن‌که آن‌ها را پرمشق نموده به‌نظم مطلوب درآوردند به حضور اعلی‌حضرت شاه عرض خواهند کرد» (روزنامه اختر، ج ۲،

(۴): «در این زمان، توپخانه برای محاصره، خمپاره و توپ توپ‌زن و قلعه‌کوب بوده‌است و محل دو تاپ آخری در راه پوشیده قلعه؛ برای اینکه توپ‌های توپ‌زن را که مرگب از توپ‌های مختلفه‌الجان بودند، سرکوب قلعه نمایند، اغلب سکوها می‌مرتفعه حمله بنا می‌کردند موسوم به شا (گره chat)» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۲۸۱-۲۸۲).  
**توپ رخنه** tup-e-rexne (اسم) (ترکی + فارسی) توپی که برای تعبیه آن بخشی از دیوار را سوراخ می‌کنند و لوله توپ را در آن قرار می‌دهند<sup>۴</sup>:  
 «پس از تخلیه راه پوشیده در کرت کلاسی، بنایی مواجه راولن‌ها نموده و در آن توپ‌های رخنه خود را قرار داده، بدان رخنه در اسکارپ راولن‌ها می‌کردند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۲۸۴).  
**چادر یکسرطبل** ooor-e-yeksar-tabl (اسم) (فارسی + عربی) چادری از جنس رویه طبل/ پوست (۴): «یک باب چادر یکسرطبل برای

سواره دشمن جری و مستعد بوده، نزدیک شده باشند و لشکر پرمشق، باید صف اول، صف بر زانو کرده، صف دوم و سیم با هم موازنه کرده، آتش دو صف معمول دارند» (مظفریه در بیان علم نظام و قواعد جنگ، ص ۸۵).

**توپ آتش باران** tup-e-tt aš-rrr nn (اسم) (ترکی + فارسی) جنگ‌افزاری که پیایی آتش بر دشمن می‌ریزد: «اغلب در محاصرات توپ‌های آتش باران بر دو ثلث از قلعه منقسم بودند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۲۵۷).

**توپ ترکاندن** tup-edkklddnn (مصدر) (ترکی + فارسی) از بین بردن گلوله توپ از طریق آتش انداختن در آن و یا شلیک کردن<sup>۴</sup>: «باید توپ‌ها را ترکاند و انبارهای باروت را آتش زد و پل‌ها را خراب کرد» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۸۳).

**توپ توپ‌زن** tup-e-tup-zan (اسم) (ترکی + فارسی) توپی برای شلیک به سمت توپ دشمن

و جرقه‌های نمی‌پراند که هفت کوزه را به صدای ده‌ها تیر توپ بترکاند، گلوله‌های قوشه‌بای و سواران کپورچالی همه را انداخته بود.» (میرکاطمی ۱۳۷۰، ص ۲۶۵).  
 اما شاهدهی برای توپ را ترکاندن دیده نشد.  
 ۲. از متون دوره‌های مختلف (پس از اختراع سلاح‌های گرم) چنین برمی‌آید که تعبیر رخنه کردن در بناها و ... را برای تأثیر مخرب این نوع سلاح‌ها به‌کار می‌برده‌اند، چند نمونه: «غازیان عظام قرشی را در میان گرفتند و از زخم توپ و تفنگ دلاوران فیروزجنگ رخنه‌ها در برج و باره قلعه پیدا شد» (روملو ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۰۶۶)؛ «آخرالامر به زخم توپ و تفنگ غازیان تیزجنگ رخنه‌ها در برج و باره یزد پیدا شده سپاه نصرت‌شعار به‌یک‌بار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند و به‌ضرب تیغ و سنان بسیاری از الوار را بر خاک بوار انداختند» (ناشناس ۱۳۶۴، ص ۲۱۶)؛ «به‌نصرت توپ‌های سنگ‌انداز تزلزل در بنیان برج افتاده، رخنه‌ها پدید آمد» (اسکندربیک منشی ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳۳۲).

ص ۱۱۴۱)؛ «شاه‌زادگان بوم‌زاد هندوستان... قشون بسیار قوی پرمشقی دارند» (روزنامه ایران، ج ۳، ص ۱۶۷۵)؛ «سربازها همه جوان و رشیدند... پرمشق شوند خیلی امتیاز به هم می‌رسانند» (همان، ص ۲۰۱۷)؛ «الاغ تا از درویش دوسه چوب خورد، استمرار زحمت را فهمید، یک دایره نیم‌قوسی مثل سربازهای پرمشق اروپا حرکت مسرعه کرد، سینه درویش را هدف جفتک خود نمود و زد» (طالیوف ۲۵۳۶، ص ۸۴)؛ «سایر قاطرها در سلسله طولانی پشت‌سر او طابق‌النعل‌بالنعل مثل سواره‌های پرمشق بانظام می‌آمدند» (همان، ص ۱۴۰).

۱. با توپ چیزی را ترکاندن به معنای از بین بردن آن به‌ویژه در متون معاصر دیده می‌شود: «صدایی چون صدای توپ مسموم می‌شود و این هوای محبوس شده است که کشتی را می‌ترکاند. آن‌گاه کشتی چرخ‌زده و فرومی‌رود» (دوما ۱۳۸۲، ص ۳۷۶)؛ «مگر به‌این‌سادگی‌ها کنده می‌شد؟ فولاد آب‌دیده. سنگ خارایی که توپ نمی‌ترکانش» (آقایی ۱۳۶۸، ص ۴۴۲)؛ «اگر آن گلوله‌ای منحرف به کوزه‌ای نمی‌خورد

**دیامان** ? eeeemnn (اسم) (فرانسوی):  
diamant؟) خندق‌های کوچک ایجادشده در  
کف خندق‌های بزرگ: «خندق‌های کوچکی را که  
در کف خندق‌های بزرگ جلو مزغل و در بازشو از  
برای دور داشتن دشمن می‌کنند، دیامان گویند»  
(قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۱۵).

**دیوار آزاد** vvvvr-e-dddd (اسم) (فارسی) دیواری  
که در پشت آن چیزی برای استحکام بیشترش  
ساخته نشده باشد یا خاک ریخته نشده باشد:  
«دیوار آزاد دیواری است که تمامی یا بعضی آن از  
خاکریز جدا باشد» (قلعه‌سازی نظامی، ص  
۱۱۲)؛ «دیوار آزاد را زود از پای توان انداخت»  
(قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۱۴).

**دیوار بی‌جان** vvvvr-e-bi-jnn (اسم) (فارسی)  
دیواری که درون آن سوراخی برای تیراندازی تعبیه  
شده باشد: «گاهی در دیوار خندق، روزن تیراندازی  
قرار دهند و به این مناسبت، دیوار را قابل دفع و  
بی‌جان گویند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۰۷).

**دیوار پشت‌بسته** vvvvr-e-oošt-baste (اسم)  
(فارسی) دیواری که برای مقاومت بیشتر، در پشت  
آن خاک می‌ریزند یا با سنگ، تیغه‌های مایل داخل  
پی یا دیگر مصالح ساختمانی آن را محکم  
می‌کنند: «از معایب دیوار آزاد به محاسن دیوار  
پشت‌بسته می‌توان پی برد» (قلعه‌سازی نظامی،  
ص ۱۱۱)؛ «چون معایب و محاسن دیوار آزاد با  
پشت‌بسته را موازنه کنند، دانند که اولی بر ثانی  
رجحان دارد... دیوار آزاد را زود از پای توان  
انداخت» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۱۱).

**دیوار قابل دفع** vvvvr-e-bbblll-e-fff (اسم)  
(فارسی + عربی) ← دیوار بی‌جان.

**دیوار کله** vvvvr-e-kele (اسم) (فارسی +  
فرانسوی) دیواری که در آن از شاخه‌های نازک

دواساز زده می‌شود» (کتابچه قانون نظامیه، ص ۴  
پشت).

**چوب فراشی** bbb-e-rrr iiši (اسم) (فارسی +  
عربی) چوبی که خدمتکاران، نوکران و همچنین  
محافظان مقامات در دست می‌گرفته‌اند تا در  
صورت لزوم برای محافظت از ارباب خود و  
مایملک او از آن استفاده کنند: «اگر غیر  
صاحب‌منصب باشد، دو بست چوب فراشی  
می‌خورد» (کتابچه قانون نظامیه، ص ۲۵ رو).

**خار کاشتن** rrr -nnšnnn (مصدر) (فارسی) قرار  
دادن برآمدگی‌های نوک‌تیز و از جنس فلز در راه  
برای جلوگیری از حرکت دشمن: «از برای ممانعت  
دشمن... این فاصله را خار بکارند» (قلعه‌سازی  
نظامی، ص ۱۰۲).

**خط عمل** xatt-e-amal (اسم) (عربی) مسیر  
پیشروی نیروها به سوی هدف از پیش تعیین شده:  
«راهی که از بنیان عمل به مقصود می‌رود، او را در  
اصطلاح نظامی خط عمل می‌گویند» (مظفریه در  
بیان علم نظام و قواعد جنگ، ص ۱۲۸)؛ «بعضی  
وقت از تدارکات و آذوقه لشکر حرکت داده، در  
امتداد خط عمل انبارها نموده و مستحفظ  
می‌گذارند» (مظفریه در بیان علم نظام و قواعد  
جنگ، ص ۱۲۹).

**دایره رفتن** eeeee-raftan (مصدر) (عربی +  
فارسی) به صورت گرد و مسطح در کنار هم قرار  
گرفتن نیروها به گونه‌ای که فاصله همه نقاط آن از  
مرکز یکسان باشد: «راست هر بهره درجا کرده،  
چپ بهره قدم بلند و نظر به چپ دایره رفته، به نقطه  
خط عمودی دو قدم مانده، سردسته‌ها می‌گویند:  
هالت نظام به چپ!» (مظفریه در بیان علم نظام و  
قواعد جنگ، ص ۴۸).

۱. در فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار (قشون و نظمیه)  
«خط اعمال» ضبط شده است.

جمله توپ‌ها را یک‌دفعه به غرش درآورد؛ به اصطلاح شلیک خیر دهد» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۲۰۲).

**طبل بس زدن** tabl-e-bas-zadan (مصدر) (عربی + فارسی) نوعی نواختن طبل در پایان کار نظامی<sup>۲</sup> (۴): «اول سلطان بهادران که دسته اول است، فرمان داده، بعد دسته دوم و ۳ و ۴ با مخبران هر گاه طبل بس زدند، هر دسته بعد از پر کردن به دوش فنگ می‌کند» (مظفریه در بیان علم نظام و قواعد جنگ، ص ۵۵): «پس طبل بس زدند. همه تفنگ خود را پر کرده، به دوش فنگ می‌کنند» (مظفریه در بیان علم نظام و قواعد جنگ، ص ۵۷).

**عراده‌خانه** ۳ tr eee-nnne (اسم) (عربی + فارسی) یکی از رسته‌های نظامی که افراد آن با عراده توپ کار می‌کنند: «از عراده‌خانه اصلی، مهندسین دسته‌جات کوچک جدا کنند و آن را عراده‌خانه

به هم‌بافته شده درختان - کله<sup>۱</sup> - استفاده شده است. توپ‌ها در پشت آن‌ها تعبیه و از سوراخ آن به خارج تیراندازی می‌شود: «تخت توپ‌ها را برابر همدیگر در اطراف مواجه خندق بنا نهند و دیوارهای جلو آن را که دیوار کله گویند، مزغل زنند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۲۹).

**رخصت نامچه** roxsat-mmæe (اسم) (عربی + فارسی) اجازه‌نامه: «هر کس از اهل قشون که بدون رخصت نامچه از سرکرده خود ... از حدودی که فرمانده تعیین و عبور از آنجا را قدغن کرده است، پا بیرون گذارد، سیصد تازیانه می‌خورد» (کتابچه قانون نظامیه، ص ۲۲ پشت).

**شلیک خیر دادن** šll kk-xeyr-dddn (مصدر) (فارسی) شلیک کردن تمام مهمات موجود به صورت همزمان: «هر گاه محاصر، مونسین پنج روز را حاضر داشته باشد، و خاطر جمع باشد که در رسیدن مونسین تازه تأخیری نخواهد شد،

برای ترساندن و از جا پراندن پرنندگان به صدا درمی‌آورند و وقتی از جا برخاستند پرنده شکاری را به سوی آن‌ها پرواز می‌دهند». این جملات در ترجمه محمد عباسی این‌گونه است: «چون تمام مردان جنگی اهل صید و شکار می‌باشند، معمولاً در قریوس زین مرکوب خود یک طبلکی به قطر هشت تا نه شست تعبیه می‌کنند و به خصوص در دشت و بیابان چنین دستگاهی را ضروری می‌شمارند. این طبلک را برای بازخواندن پرنده شکاری می‌کوبند و آن را 'طبل آواز' می‌نامند» (شاردن ۱۳۳۶، ج ۴، ص ۱۳۴-۱۳۵). مشاهده می‌شود آنچه در اصل متن فرانسوی tavelafas آمده (همان، ص همان‌جا)، در ترجمه‌های مختلف به تعبیر مختلفی ذکر شده و در حال کاربرد آن با طبل مورد نظر ما متفاوت است. این طبل در فرهنگ نظام «طبل بازبس» نامیده شده است: «طبل کوچکی که در شکار مرغابی و غیر آن می‌زدند تا مرغان رم کنند و باز یکی از آن‌ها را بگیرد».

۳. در نسخه تمام موارد به صورت «اراده‌خانه» آمده است.

۱. در فرانسوی: Calais. در فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار (قشون و نظمیه) هم این کلمه فرانسوی دانسته شده و در تعریف آن چنین آمده است: «شبکه‌ای از شاخه‌های نازک به هم‌بافته درختان که برای استحکام دیواره خاکی یا جان‌پناه به کار می‌رود».

۲. در ترجمه عربی سفرنامه شاردن (۲۰۰۵، ج ۲، ص ۸۱) آمده است: «کل المحاربین رجال صید یحملون عادة فی حنو السرح طبله یبلغ قطرها تسعة إنشات، للنداء علی الطیر کی یعود یدعونها طبل یس». یغمایی این بخش را چنین به فارسی برگردانده است: «تقریباً همه سپاهیان و دیگر مردمان شمشیرزن اهل شکارند. اینان زیر قریوس زین اسب خود طبلکی به قطر هشت تا نه شست استوار می‌کنند، و برای فریب دادن و نزدیک ساختن پرنندگان به خود، آن را به صدا درمی‌آورند. لزوم وجود این طبل‌های کوچک که 'طنبور آوازگر' هم نامیده می‌شوند مخصوصاً هنگام گشت‌وگذار در دشت‌ها و صحراها بیشتر احساس می‌شود» (شاردن ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۵۵) و در پانویس هم آمده است: «متنیسکی می‌گوید این طبلک‌ها را معمولاً به زین اسب می‌بندند، و صیادان

فاصله یا واسطه گویند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۹۸)؛ «از برای همین مصرف است عرّاده‌خانه‌هایی که از عرّاده‌خانه بزرگ سوا نموده، در متوازی اول مقرر دارند و آن را عرّاده‌خانه متوازی نامند و آن‌ها همراه راه پست پیش روند. در این صورت آن‌ها را عرّاده‌خانه مارپیچ گویند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۹۸).

**فکاز؟** ooZZ (اسم) (فرانسوی/ روسی؟) ماده محترقه‌ای که در زیر خاک کار می‌گذارند تا در صورت عبور دشمن منفجر شود: «فکاز... عبارت است از ماده ترقه، اغلب باروت، که در زمین خاک کرده باشند برای اینکه چون دشمن روی آن رسید، آتشش دهند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۶۰)؛ «فکاز را یا تنها تنها کار گذارند یا سه سه با هم به شکل برگ شبدر» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۶۰-۶۱).

**قاب گلوله** bbb-e-golule (اسم) (عربی + فارسی) محفظه‌ای که گلوله‌ها در آن تعبیه می‌شده است (؟): «تفنگ و چقماق دیگری اختراع نمودند که او نیز سنگین بوده، به سرعت به عمل نمی‌آمد و به جهت سربازان، قطار و وزنه و قاب گلوله داده بودند که پس از اتمام باروت و گلوله آن‌ها، بی مصرف و مایه معطلی می‌شد» (مظفریه در بیان علم نظام و قواعد جنگ، ص ۹).  
**مخرج** maxraj (اسم) (عربی) سوراخی که در سنگر، پناهگاه و جز آن وجود دارد و از طریق آن می‌توان تیراندازی کرد: «و پناه‌های چوبی او را به واسطه آلات مختلفه و مخارج و تیرهای آتشین منهدم می‌کردند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۲۸۱)؛ «مدافع دفع حمله‌ور را به آتش توپ و تفنگ و به

واسطه مخارج و نقب‌های جواب نموده و در کمال سماجت در شکاف‌های قلعه ایستادگی کرده» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۲۸۲).

**نارنجک حراق** rrr nnnnk-k-e-rrr qqq (اسم) (فارسی + عربی) محفظه‌ای حاوی مواد منفجره که با دست یا به وسیله سلاح پرتاب و برای سوزاندن مکانی خاص استفاده می‌شود: «با خمپاره و قپوز قسمی از نارنجک نیز می‌اندازند که مخصوص است به جهت سوزاندن و آتش زدن و آن را نارنجک حراق می‌گویند» (مظفریه در بیان علم نظام و قواعد جنگ، ص ۱۰۲).

**نظرگیر** nazar-gir (صفت) (عربی + فارسی) تحت نظر و تسلط: «اگر میدان نظرگیر نباشد، توپ را روی زمینی قرار داده، اطراف آن خاکریزی به ارتفاع یک متر بسازند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۳۱).

**نقب استماع** naqb-e-ttt mmi (اسم) (عربی) نوعی گذرگاه زیرزمینی که با هدف شنیدن گفت‌وگوی دشمن و خبرگیری از آن کنده می‌شود: «نقب استماع که از نقب‌های فرعی تقریباً متوازی با نقب‌های اصلی منشعب شوند» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۳۹-۱۴۰).

**نقب جواب** naqb-e-javāb (اسم) (عربی) گذرگاهی زیرزمینی که بر روی گذرگاه زیرزمینی دشمن ساخته و در آن مواد منفجره تعبیه می‌شود تا نقب دشمن یا دیگر استحکامات دشمن را تخریب کند: «و بر روی (؟) نقب‌های محاصر، نقب جواب ترتیب می‌داده و در آن از مواد محترقه یا بخار گوگرد احداث نموده، مانع پیش آمدن محاصر با اسلحه سفید می‌گردید» (قلعه‌سازی

تیراندازی شدند و از آن‌جا به تماشای انداختن فکاز تشریف برده و فکاز را در هزار قدمی از سیم با قوه الکتریسیته آتش زده‌اند انداخته شد» (همان، ص همان‌جا).

۱. اصل واژه به دست نیامد. در دیگر متون فارسی دوره قاجار هم دیده می‌شود: «فکاز عبارت از خمپاره زمینی است» (روزنامه دولت علیه ایران ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۹۵۱)؛ «موکب همایون تشریف‌فرمای تماشای

منفجره تعبیه و از راه دور با استفاده از فتیله منفجر می‌شود: «از برای فراهم آوردن نقب فکاز قواعد معین در دست هست» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۱۳۸) ← فکاز.

نظامی، ص ۲۸۱؛ «مدافع دفع حمله‌ور را به آتش توپ و تفنگ و به واسطه مخارج و نقب‌های جواب نموده و در کمال سماجت در شکاف‌های قلعه ایستادگی کرده» (قلعه‌سازی نظامی، ص ۲۸۲).  
نقب فکاز ? naqb-e-oazz (اسم) (عربی + فرانسوی/ روسی؟) گذرگاه زیرزمینی که در آن مواد

## منابع

### ۱. نسخه‌های خطی

قلعه‌سازی نظامی، نویسنده‌ای ناشناس با نام احمد، نسخه ۱۵۰۹۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تاریخ اتمام کتابت براساس ترقیمه نسخه: دوم جمادی‌الاول ۱۳۰۲.  
کتابچه قانون نظامیه، نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۴۱۴۳. این کتاب با توجه به توضیحات مذکور در حاشیه صفحه ۲ پ آن به تاریخ ربیع‌الثانی ۱۲۸۲ به امر میرزا حسین‌خان سپهسالار، صدر اعظم ناصرالدین‌شاه، نوشته شده و ناصرالدین‌شاه دستور چاپ مطالب آن و بنیان نهادن قواعد قشون ایران بر این اساس را داده‌است.  
مظفریه در بیان علم نظام و قواعد جنگ، نوشته یکی از شاهزادگان و متعلمین پیاده‌نظام دوره ناصری (تألیف در عهد مظفرالدین‌شاه)، نسخه ۷۲۲۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

### ۲. فرهنگ‌های رجوع شده

آرزو، سراج‌الدین علی‌خان (۱۳۹۱)، زوایدالنفواید، به کوشش اسدالله واحد، تبریز، دانشگاه تبریز.  
ادیب طوسی، محمدامین (۱۳۸۸)، ذیلی بر برهان قاطع یا فرهنگ لغات بازیافته، به کوشش محمد صنعت‌کار، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکی‌گیل.  
اسدی طوسی (۱۳۶۵)، لغت فرس، به کوشش فتح‌الله مجتبیایی و علی‌اشرف صادقی، تهران، خوارزمی.  
افغانی‌نویس، عبدالله (۱۳۶۹)، لغات عامیانه فارسی افغانستان، بی‌جا، مؤسسه بلخ.  
انجو شیرازی، میرجمال‌الدین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته دکتر رحیم عقیقی، مشهد، دانشگاه مشهد.  
انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، تهران، سخن.  
انوری، حسن و همکاران (۱۳۹۰)، ذیل فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.  
انوشه، حسن و غلامرضا خدابنده‌لو (۱۳۹۱)، فارسی ناشنیده (فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی‌شده کاربردی در افغانستان)، تهران، قطره.  
اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۶۴)، سرمة سلیمانی، به کوشش محمود مدبری، تهران، نشر دانشگاهی.  
بدرالدین ابراهیم (۱۳۸۱)، فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا، به کوشش حبیب‌الله طالبی، تهران، پازینه.  
بهار، لاله تیک‌چند (۱۳۸۰)، بهار عجم، تصحیح دکتر کاظم دزفولیان، سه جلد، تهران، طلایه.  
تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۱)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، امیرکبیر.

- جاروتی، ابوالعلاء عبدالمؤمن (۱۳۷۸)، مجموعه الفرس، به کوشش عزیزالله جوینی، تهران، دانشگاه تهران.
- حکیم خراسانی، رضا (۱۳۸۴)، «فرهنگ واژه‌های عامیانه (در دوره قاجار)»، به کوشش علی آل‌داود، نامه فرهنگستان، ضمیمه شماره ۱۹.
- داعی الاسلام، محمدعلی (۱۳۶۲)، فرهنگ نظام، پنج جلد، تهران، دانش.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، پانزده جلد، تهران، دانشگاه تهران.
- دهلوی، حاجب خیرات (۱۳۵۲)، دستورالافاضل، به کوشش نذیر احمد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۶۳)، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر.
- رشیدی، عبدالرشیدبن عبدالغفور (بی‌تا)، فرهنگ رشیدی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، دو جلد، تهران، کتابفروشی بارانی.
- رواقی، علی با همکاری زهرا اصلانی (۱۳۹۲)، زبان فارسی افغانستان (دری)، دو جلد، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رواقی، علی با همکاری شکیبا صیاد (۱۳۸۳)، زبان فارسی فرارودی (تاجیکی)، تهران، هرمس.
- رواقی، علی با همکاری مریم میرشمسی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، تهران، هرمس.
- شاملو، احمد با همکاری آیدا سرکیسیان (۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳)، کتاب کوچک، یازده جلد، تهران، مازیار.
- شکوری، محمدجان و همکاران (۱۳۸۵)، فرهنگ فارسی تاجیکی، برگردان از خط سیریلیک و تصحیحات محسن شجاعی، دو جلد، تهران، فرهنگ معاصر.
- صادقی، علی‌اشرف و همکاران (۱۳۹۲ و ۱۳۹۵)، فرهنگ جامع زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صدری‌افشار، غلامحسین و همکاران (۱۳۹۳)، فرهنگ معاصر فارسی، ویراست ۴، تهران، فرهنگ معاصر.
- عمید، حسن (۱۳۵۹)، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر.
- فاروقی، ابراهیم قوام (۱۳۸۵)، شرف‌نامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی، به کوشش حکیمه دبیران، دو جلد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فیضی سرهندی، الله‌داد (۱۳۳۷-۱۳۴۹)، مدارالافاضل، به کوشش محمد باقر، لاهور، دانشگاه پنجاب.
- قطران تبریزی [منسوب] (۱۳۸۰)، فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار، تصحیح دکتر علی‌اشرف صادقی، تهران، سخن.
- قواس غزنوی (۱۳۵۳)، فرهنگ قواس، به کوشش نذیر احمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گروه مؤلفان (۱۳۵۷)، فرهنگ تاریخی زبان فارسی، بخش اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- گروه مؤلفان (۱۳۶۳ تا ۱۳۹۸)، لغت‌نامه فارسی، هشت جلد، تهران، دانشگاه تهران.
- مدرسی، یحیی؛ حسین سامعی و زهرا صفوی مبرهن (۱۳۸۰)، فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار (قشون و نظمیه)، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- محمد پادشاه (۱۳۳۵)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، هفت جلد، تهران، کتابخانه خیام.
- معین، محمد (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی، شش جلد، تهران، امیرکبیر.
- مقیم تویسرکانی، محمد (۱۳۶۲)، فرهنگ جعفری، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر دانشگاهی.



نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، تهران، نیلوفر.  
نخجوانی، محمدبن هندوشاه (۲۵۳۵)، صحاح الفرس، به کوشش عبدالعلی طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نفیسی، سعید (۱۳۶۷)، فرهنگ فرانسه - فارسی، دو جلد، تهران، صفی‌علیشاه.  
نفیسی، علی‌اکبر (۲۵۳۵)، فرهنگ نفیسی، پنج جلد، تهران، کتاب‌فروشی خیام.  
نیازی حجازی (۱۳۹۰)، جامع اللغات، به کوشش افسانه شیفته‌فر، تهران، میراث مکتوب.  
وفایی، حسین (۱۳۷۴)، فرهنگ فارسی، ویراسته تن هوی جو، تهران، دانشگاه تهران.

### ۳. سایر منابع

اسکندریک منشی (۱۳۷۷)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.

آقای، احمد (۱۳۶۸)، چراغانی در باد، تهران، به‌نگار.  
دوما، الکساندر (۱۳۸۲)، کنت مونت کریستو، ترجمه محمدطاهر میرزا اسکندری، تهران، هرمس.  
روزنامه اختر (۱۳۷۸-۱۳۸۲)، زیر نظر عبدالحسین نوایی و...، پنج جلد، تهران، کتابخانه ملی با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

روزنامه ایران (۱۳۷۴-۱۳۷۸)، زیر نظر عبدالحسین نوایی و...، پنج جلد، تهران، کتابخانه ملی با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

روزنامه دولت علیه ایران (۱۳۷۲)، مدیر و نقاش، میرزا ابوالحسن صنیع‌الملک غفاری، به کوشش جمشید کیانفر و عنایت‌الله رحمانی، تهران، کتابخانه ملی.

روملو، حسن‌بیک (۱۳۸۴)، احسن التواریخ، تهیه و تحشیه عبدالحسین نوایی، سه جلد، تهران، اساطیر.

شاردن، ژان (۱۳۳۶)، سیاحت‌نامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، جلد چهارم، تهران، امیرکبیر.

شاردن، ژان (۱۳۷۲)، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، جلد دوم، تهران، توس.

شاردن، ژان (۲۰۰۵)، رحلات فی فارس، تعریب صلاح صلاح، ج ۲، ابوظبی، دارالسیدی للنشر و التوزیع.

طالبوف، عبدالرحیم (۲۵۳۶)، مسالک‌المحسنین، با مقدمه و حواشی باقر مؤمنی، تهران، شبگیر.

فرمانفرما، فیروز میرزابن عباس میرزا (۱۳۷۷)، نامه‌های حکومتی فیروز میرزا فرمانفرما، به کوشش فتح‌الله کشاورز، تهران، پژوهشکده اسناد سازمان اسناد ملی ایران.

میرکازمی، سید حسین (۱۳۷۰)، یورت، تهران، مرکز.

ناشناس (۱۳۶۴)، جهانگشای خاقانی (تاریخ شاه اسماعیل)، مقدمه و پیوست‌ها از الله‌داد مضطر،

اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی